

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر فضولی لنفسه معامله کند لا للمالک الاصل، آیا در این‌جا این معامله قابل تصحیح هست به اجازه‌ی لاحق و انفاذ اصیل أم لا؟ گفتیم مواقف اربعه‌ای دارند فقهاء. موقف اول این بود که لا یُمكن.

که عده‌ای از بزرگان قائل به این مسلک هستند. حجت این قول اموری است که بعضی از آن‌ها را دیروز عرض کردیم. حجت ثانی که گفتیم مهم‌ترین حجت هست برای این قول این است که در این موارد ما حقیقت معامله‌ای نداریم. یک عقد واقعی، یک انشاء واقعی، یک بیع واقعی را نداریم. وقتی نیست چه صحت تأهلیه‌ای دارد؟ و بعد چه جور می‌شود چیزی که نیست با اجازه تصحیح بشود؟ این بیع در این صورت همانند بیع هازل است. که همین‌جوری بدون قصد، توی بازی، توی فیلم بازی کردن و این‌ها، همین‌جوری مثلاً می‌گوید. یا در مواردی که شخص بدون اراده‌ی معنا می‌خواهد تصحیح خلق کند به قول ... یاد بگیرد که اگر یک وقتی خواست معامله کند بعثت را عینش را درست بگوید این را تکرار می‌کند. مثل آن‌ها ماند. چرا این چنینی هست؟ می‌فرمایند بخاطر این‌که همه‌ی عقلاء عالم، حتی غیر متشرعه خب می‌دانند که مال دیگری، ملک دیگری را انسان نمی‌تواند بفروشد. وقتی این علم را دارد که انسان نمی‌تواند ملک دیگری را بفروشد چگونه مبادی قصد جد برای فروختن و انشاء و عقد در نفس او ایجاد می‌شود؟ این علم مانع می‌شود از این‌که این مبادی در نفس او تحقق پیدا کند این اراده، این تصمیم در نفس او ... بله بحسب صورت ظاهر می‌بیند مشتری اگر نگوید فروختم، بیا این را بخر، خب نمی‌خرد. خب می‌گوید فروختم. ولی می‌داند که با این فروختن، فروشی محقق نمی‌شود. و قصد جد نمی‌کند. چون دیگر شدنی نیست. به قول بعضی بزرگان در بعضی موارد، مثل هل دادن، کسی یک دیوار محکمی را بگوید من می‌خواهم هل بدهم، اصلاً کسی می‌گوید می‌خواهم هل بدهم این دیوار را؟ دیواری که تکان نمی‌خورد چه جور می‌گویی هلش می‌دهم؟ چه طور قصد می‌کنی اصلاً؟ بله می‌توانی فیلم بازی کنی، ظاهرسازی بکنی. این اصل اشکال.

خب این اشکال خیلی اشکال مهمی است که پس بنابراین عقدی وجود ندارد بیعی وجود ندارد حقیقتی نیست در این‌جا تا بعد بخواهد با اجازه این درست بشود.

خب قهراً همین‌طور که توجه می‌فرمایید این اشکال اگر وارد باشد در کجاست؟ در غاصب است. در آن که می‌داند. اما فضولی که گفتیم برای خودش می‌فروشد اما خیال می‌کند مال خودش هست. آن‌جا نه قصد جدّ از او تمشّی می‌شود. فلذاست در موقعی که می‌گفتیم اقوال را، عرض می‌کردیم آن تفصیل را، گفتیم بعضی از ادله اقتضای تفصیل دارد. و آن هم این است و لو حالا قائل آن را پیدا نکنیم. حالا تتبّع بیش‌تر می‌خواهد تتبّع در اقوال، متأسفانه فرصت این کار را نداریم ولی مقتضای این دلیل این است که فقهی که مستندش این است باید تفصیل بدهد. بگوید در مورد غاصب و امثال آن‌ها با اجازه‌ی لاحقه تصحیح نمی‌شود اما در مورد کسی که تخلّل اُنه مالک و اشتبه علیه الامر، خب آن‌جا چرا انقذاج داعی و انقذاج این می‌شود برای این.

برای تخلّص از این مشکله جواب‌هایی وجود دارد؛ جواب اول جواب مرحوم شیخ اعظم است قدس سره که خب این فرمایش ایشان باعث شده که جواب‌های دیگری هم از آن پیدا بشود ولو خود شیخ نفرموده. ولی این فکر موجب شده که شبیه و نظیر آن هم گفته بشود.

شیخ این‌جور جواب داده. فرمودند که این‌جا شبیه آن مسئله‌ی اصولی است که می‌گوییم حقیقت ادعایی یا مثل مجاز سکاکی. در مجاز سکاکی ادعا می‌کند که مثلاً این زید شیر است بعد کلمه‌ی اسد را در او استعمال می‌کند. نه این‌که کلمه‌ی اسد را مستقیماً در معنای موضوع له آن استعمال نمی‌کند و می‌آید در زید استعمال می‌کند. این نیست. این‌که هنری نیست زیبایی‌ای ندارد. خب مثل مشترک لفظی می‌شود. آن‌که زیبایی دارد این است که شیر به همان معنای خودش، ولی ادعا کنیم که این هم همان است و شیر را و اسد را در همان معنای حقیقی خودش استعمال کنیم و منطبق کنیم بر این، تطبیق کنیم بر این، به ادعای این‌که این هم همان است. این است که جاذبه دارد ذوق و سلیقه آن را می‌پسندد. خب پس ما یک حقایق ادعایی داریم. در این‌جا شیخ می‌فرمایند که غاصب ابتداءً در ذهن خودش، خودش را مالک این شیء می‌پندارد. می‌گوید من مالک این هستم. یا این شیء مال من است. بعد از این‌که این ادعا را کرد حالا تمشّی می‌کند من مالک هستم دیگر، حالا یتمشّی منه و ینقدح فی ذهنه که بالحقیقه بفروشد.

پس این‌جور نیست که ما این‌جا بیع واقعی نداشته باشیم. انشاء واقعی نداشته باشیم. طوطی‌وار باشد. هازل باشد نه. بر اساس یک مبنای غلط... آن‌بله، آن ادعاست که من مالک هستم این مال من هست. ولی بعد البناء بر این حالا دیگر به جد می‌گوید که فروختم. بنابراین داریم به این شکل تصویر می‌فرمایند که بنابراین داریم.

خب این فرمایش شیخ اعظم قدس سره که آمد از این باب خواست درست کند یک فکر دیگری هم در این‌جا زنده شده و آن این است که این‌جا می‌گوید من مالک هستم. خب یک راه دیگر آن هم این است که بگوید من آن هستم. این کتاب مال زید است یک وقت می‌گوید زید چکاره است؟ من مالک هستم. زید را حذف می‌کند. اما یک وقت می‌گوید که من زید هستم. خب وقتی که من زید شدم پس مالک هم هستم دیگر. هر چیزی که مال زید بوده ... الان من شدم زید؛ پس من مالک هستم. آن را که شیخ فرموده آن بود که می‌گوید من مالک هستم. یک راه دیگر این است که بیاید بگوید که من زید هستم. بعد از این‌که من زید شدم یتنتج منه از این‌که من مالک هستم. حالا بعد از این‌که من مالک شدم خب می‌فروشم. دیگر بالجد می‌آیم می‌فروشم.

س: خودش یا دیگران؟

ج: آن اولی پیش کی بود؟

س: نه خودش بناست که قصد بکند.

ج: خودش می‌کند. آن اولی کی بود؟ چطور این سؤال را آن‌جا نکردید؟

س: نه آن‌جا ادعا را می‌تواند بکند.

ج: خب این‌جا هم ادعا می‌کند. مگر ادعا ...

س: بله برای طرف مقابل ممکن است که بخواهد فریب بدهد بگوید که من زید هستم. ولی برای خودش چنین؟؟؟

ج: نه ما اصلاً به طرف مقابل کاری نداریم.

س: می‌دانم برای خودش؟؟؟

ج: بله می‌خواهیم بگوییم خودش چه‌جوری تمشی یک عقد واقعی، یک بیع واقعی می‌شود؟ و نمی‌گوید که دارم همین‌جور هزل می‌گویم.

س: چنین ادعایی عرفی نیست. فرض ما این است اولی بله که شیخ فرمود ولی عرفی؟؟؟

ج: چرا؟

س: یکی بیاید ادعای مالکیت بکند مثلاً بگوید آقا دزدی هم یکی از؟؟؟ مالکیت است نزد خودش. بگوید برای مهم نیست شرعیت. این‌جا دارد ولی این‌که بگوید من زید هستم؟؟؟

ج: فرض این بود که دزدی را موجب مالکیت نمی‌داند.

س: نه می‌گوید آقا مهم نیست این‌ها. یعنی در واقع برای خودش.

ج: ببینید اصلاً اصل اشکال برای این بود که می‌داند که این مال او نیست. حالا ببینیم چه‌جوری بگوییم پس حالا که مال او نیست پس چطور بالجد و بالحقیقة می‌آید و می‌فروشد. عقد ایجاد می‌کند؟ و هزلی نیست صورت‌سازی نیست. و واقعاً دارد تا یک بیع واقعی باشد تا با اجازه بخواهد درست بشود. خب حالا یک راه آن، آن هست. حالا شما بگویید آن اظهر الصور است. اظهر الطرق است. ولی راه دوم این است که بیاید بگوید که من آن هستم. این هم یک راه.

س: زید؟؟؟

ج: بله پس چی؟ من زید هستم زید مالک این‌ها است. وقتی که من زید شدم پس مالک همه‌ی آن چیزها می‌شوم. حالا این‌جا هم شما دست‌تان باز است ولی... من زید شدم حالا من زید شدم زید هم فرش دارد هم ماشین دارد هم همسر دارد هم پدر و فرزند دارد. حالا که من او شدم، پس هم شوهر او هستم و هم نمی‌دانم مالک او هستم؟ نه لابد من آن هستم در این حیث او. که مالک این است.

س: حاج مجاز سکاکی توسعه‌ی در معنا مگر نیست؟

ج: نه.

س: توسعه‌ی در آن معنایی؟؟؟

ج: نه معنا همان است. ادعا این است که این همان است.

س: یعنی این مصداق همان است.

ج: این مصداق همان است.

س: همان معنای کلی هست دیگر؟

ج: بله ولی آن را دیگر توسعه نمی‌دهیم. نمی‌آید معنا را توسعه بدهد بگوید معنای آن یک چیزی هست که من را هم شامل می‌شود نه. معنای آن یک چیز است اما ادعا در این طرف می‌کند که من همان هستم. مصداق همان هستم.

س: پس زید یک مصداق بیش‌تر ندارد. توسعه‌ی در زید که معنا ندارد.

ج: ندارد. ولی می‌شود گفت که من آن هستم. مثل این‌هایی که لباس پلیس می‌پوشند می‌روند سراغ مردم و می‌گویند من افسر هستم. حتی گاهی ممکن است که بگوید افسری که نام خاصی دارد و می‌شناسند او را، گریم می‌کند و می‌گویند که من آن هستم. حالا این‌جا هم ادعا می‌کند.

این یک راه‌هایی است که خب شیخ اعظم قدس سره به این بیان اتکاء فرموده و فرموده این می‌شود.

س: عروض ذات بر ذات که محال است. بگوید من زید هستم اگر من جهة الملكية است می‌شود همان شق اول. عروض معنا بر ذات یعنی معنای مالکیت و وصف مالکیت را تخیل می‌کنیم برای ذات خودش. اما اگر نه زید را مُنْهَاض از مالکیت کردیم و ذاتش را گفتیم نمی‌توانیم بگوییم ذات عمرو ذات زید است؟ عروض ذات بر ذات که محال است. تخیل نمی‌شود.

ج: مگر می‌خواهید عروض کنید؟

س: بله دیگر، شما می‌گویید من زید هستم.

ج: خب من آن هستم.؟؟؟

س: عروض هست دیگر.

ج: نه عروض نیست.

س: عروض یعنی همین دیگر.

ج: بابا اصلاً

س: ??? اگر می‌گوید که من زید مالک هستم می‌شود شق اول. یعنی ???

ج: می‌گویم که بهترین شعرها اکذب الشعر است. دروغ‌ترین آن‌ها هست. خب این‌جا هم توی این باب ادعا هرچه دروغ آن بیش‌تر باشد ...

س: محال است.

ج: چه محالی هست؟

س: آقا نمی‌تواند بگوید عمرو ???

ج: بابا این‌که ادعاست واقعیت نیست که شما بگویید محال است. ادعاست. ادعا دارد می‌کند که من آن هستم.

خب این دو وجه که عرض کردیم وجه اول آن خود کلام شیخ بود که خواندیم کلام شیخ را ظاهراً. «إنَّ قصد المعاوضة الحقيقية مبنی على جعل الغاصب نفسه مالکاً حقیقاً و إن كان هذا الجمع لا حقیقه له» ادعا کرده می‌گوید من مالک این متاع هستم. این حقیقت ندارد. «لکنَّ المعاوضة المبنية على هذا الامر غير الحقیقی حقیقة» یک پایه‌ی ادعایی غیر حقیقی بعد از این‌که این را فرض کرد دیگر حالا علی هذا الفرض می‌آید به نحو جد می‌گوید فروختم این را، من مالک هستم فروختم این را. و اراده‌ی جدیه از آن تمشی می‌شود و واقعاً انشاء می‌کند بیع را یا سایر معاملات را. «نظیر المجاز الادعایی فی الاصول» که خب این‌جا پس این قسمت را فرمود.

حضرت امام قدس سره فرمودند «و هو یحتمل وجهین أحدهما أن یدعی الغاصب ملکة العین لنفسه و یصیر مالکاً ادعائياً» این همان است که شیخ فرمود. این یک وجه است.

ولی وجه دوم «أنَّه ادعی کونه مالکاً أى مغصوباً منه» خودم اصلاً همان مغصوب منه هستم. من خودم همان هستم. ادعا می‌کند که من همان هستم. خب پس اگر مغصوباً منه را نیاورده بودند خب کسی ممکن بود که یک چیزی دیگری معنا بکند نه من همان مغصوب منه هستم. من آن هستم.

س: ادعا نیست است؟

ج: چرا این هم ادعا هست. ولی نه مثل شیخ. عرض کردم شیخ یک راهی را باز کردند که ادعا می‌کند که من مالک هستم. خب امام می‌فرمایند حالا که شما این‌جوری درست می‌کنید ما هم یک وجه دیگر به آن اضافه می‌کنیم به همین شکل. می‌گوییم من آن هستم.

س: فرقی چی هست؟

ج: در این‌که هر دوی آن‌ها دروغ است هیچ فرقی نمی‌کند واقعیت ندارد. ولی بحسب اعتبار فرق دارد. در آن اولی حصر می‌کند مال را. می‌گوید آن زید است درست است مالک واقعی زید است. ولی من ادعا می‌کنم که این مال، مال من هست و مغصوب منه آن هست. من از او غصب کردم ولی بعد الغصب می‌گویم که آن مال من هست. در این دومی آن را حذف نمی‌کند می‌گوید مالک همان است ولی من همان هستم.

س: خودش را حذف می‌کند.

ج: خودش را حذف نمی‌کند. خودش را او می‌پندارد. می‌گوید من آن هستم. این البته این برای کسی که مخدرات بخورد و فلان بخورد خیلی راحت است.

اشکالی که حضرت امام قدس سره این‌جا می‌فرمایند، می‌فرمایند که این‌ها کار را درست نمی‌کند. کسی که واقعاً این‌ها را می‌داند که با ادعا انجام داده و این‌ها کشک هست بی‌خود هست. چه‌طور می‌شود انقذاح داعی برای یک بیع حقیقی از او سر بزند؟ شما می‌گویید درست است بعد از این امر ادعایی نادرست دیگر ولی بعد از این دیگر این‌که می‌گوید فروختم، خریدم، این دیگر واقعی است. و اراده‌ی واقعی دارد انشاء واقعی دارد می‌کند. این معقول نیست. وقتی می‌داند واقعی ندارد.

مثل این‌که فرض کنید که یک دیوار محکمی است یک سدی است این می‌داند که این قابل هل دادن نیست حالا ادعا می‌کند که نه آقا این یک دیوار شل و ول است، خشتی است قرن‌ها هم از آن گذشته، یک لگد بزنی می‌ریزد. آن وقت به قصد جد بیاید بخواهد آن را بریزد. خب با این‌که می‌دانی نمی‌شود به قصد جد فشار می‌دهی، هل می‌دهی که آن بریزد.

س: حاج آقا فعل خارجی هل دادن که از او صادر می‌شود منتها در واقع ???

ج: نه هل نیست اسم این. این صورت هل هست.

س: نه بالاخره یک قصدی ???

ج: بله یک کاری دارد می‌کند. بله دارد می‌گوید بعثک.

س: بیعش هم ادعایی می‌شود؟ همان‌جوری که خودش ادعایی ???

ج: بله ادعاست. پس واقعیتی ندارد که بگویی درست است. بیع واقعی است انشاء واقعی است که با اجازه‌ی لاحق می‌شود آن را درست بشود. این‌که اصلاً نیست. این را شما چه جور می‌گویید؟

س: اگر شریعت را قبول نداشته باشیم که ???

ج: «و علی أئ تقدیر إنّ هذا الوجی غیر مرضی لإستحالة حصول الجّد و التملیک الحقیقی و التملک کذلک مع الالتفات الی هذه الحقیقة الادعائية» چه تملیکش و چه تملک آن، یعنی یک وقت این فضول بایع است. می‌خواهد تملیک کند این عین را به دیگری. قصد جد از او تمشی نمی‌شود. یک وقت هست که فضول مشتری هست رفته با پول مردم می‌خواهد برای خودش جنس بخرد. با پول مردم. و می‌داند که این پول مردم است. چه جور قصد تملک در مقابل این برای او تمشی می‌شود که بگوید قبلت؟ تملکت؟

س: حاج آقا اعتبار که مؤونه ندارد. من هر اعتباری می‌توانم بکنم توی یک موضوعی، بعد آثاری بر آن مترتب می‌کنم. این الان خودش یک اعتبار کرده خودش را به عنوان یک مالک قرار داده.

ج: خب این‌ها را که تکرار می‌کنید. همان حرف‌هایی است که زده شد. اشکالش را جواب بدهید. حالا این عبارت را نگاه کنید.

«فإنَّ المدعى يرى نفسه مالکاً ادعاءً و مجازاً و بی‌خوداً لا حقيقة» خودش را این دارد می‌بیند. که مجازاً هست اعتباراً هست همین‌جوری هست مثل بچه‌هایی که بازی می‌کنند نمی‌دانم شاه‌دزد و فلان که تو شاه باش این دزد است این فلان است. همین بناگذاری ادعایی است. خب «فكيف يتمشّي منه الجد في التملك الواقعي؟» مگر ادعا باعث می‌شود که واقعاً من مال دیگران را بتوانم به دیگری تمليك کنم؟ ادعا کاری برای من انجام نمی‌دهد. که من واقعاً تمليك کنم مال دیگری را به او. ادعا هم کردم. ولو خودم همان موقعی که دارم ادعا می‌کنم همان موقع به وجدان و به فطرت و به همه‌ی این‌ها می‌دانم که من مالک نیستم و نمی‌توانم مال کسی را تمليك دیگری بکنم این چه جور می‌شود؟

«فكيف يتمشّي منه الجد في التملك الواقعي مع موقفه على الملكية الحقيقية فكلّ ما يبتنى على الحقائق الادعائية لا يخرج عن الادعائية» هرچه پایه‌ی آن ادعا هست خودش هم ادعا هست. این که شیخ می‌فرماید پایه‌ی آن ادعاست ولی خودش حقیقی است. این نمی‌شود. «و لا يدخل فيه حيلة الحقيقة حتى عند المدعى» خب این ...

س:؟؟؟ من اصلاً نمی‌گویم حقیقت ادعایه است من می‌گویم اعتبار که مثل ملکیت که اعتبار می‌کنیم ما ملکیت ؟؟؟ یک چیز مجازی را برمی‌داریم یک ملکیت غیر حقیقی را می‌آییم اعتبار می‌کنیم به جای ملکیت حقیقی. این هم آمده یک اعتبار کرده و آثاری دارد. این آثار نمی‌تواند ... آثاری هم توی این اعتبارش قرار داده هیچ مشکلی ندارد مؤونه‌ای ندارد. من می‌توانم اتفاقاً خودش را تخیل بکنم و توهم بکنم بالجد که من الان یک شخص واقعی و مالک این هستم و بیايد بالجد اصلاً اراده ؟؟؟

ج: خب می‌دانم واقعاً حالا خودش را مالک می‌داند؟

س: بله خودش را مالک می‌داند.

ج: واقعاً مالک می‌داند؟

س: اعتبار دارد می‌کند.

ج: واقعاً مالک می‌داند؟ آخر اعتباری است اعتباری که پیش عقلاء معتبر باشد ممضی باشد اما عند نفسه که فایده‌ای ندارد. چون با عند نفس خودش ...

س: اشکال این بود که نمی‌تواند ...

ج: یک کمی اجازه بدهید.

از آن طرف می‌داند که با ادعای خودش این ملک او نمی‌شود. و او حق انتقال این را به دیگری ندارد. این تصدیق را دارد این باور را دارد که این با ادعای من ملک من نمی‌شود. البته ملکیت یک امر تحصّلی واقعی در عالم که نیست. اصلاً ملکیت امر اعتباری عقلانی. این می‌داند با این کار این ملکیت عقلانی پیدا نمی‌کند. لا يزال مال او هست. فلذا بعد از این که این ادعا را هم کرد بعد اگر منتهی برایش پیدا شد استغفار می‌کند و می‌گوید باید برگردانم به صاحبش. این مال او بوده. با ادعا ما من نشده. پس بنابراین با این که خودش را می‌داند این ادعا که این مال من هست یا من آن هستم، هیچ‌کدام از این‌ها مبرّر بر آن نمی‌شود.

س: اتفاقاً خودش را جای آن می‌گذارد برای این که می‌داند ... باور دارد که مالک نیست دیگر، خودش را جای آن می‌گذارد که بتواند مالک شود. این اثر را ???

ج: نمی‌شود.

س: خب این دارد قصد جدی می‌کند. شخصاً دارد قصد جدی می‌کند. تمشی می‌شود روی این. مشکل ما این بود که قصد جدی نمی‌کند تمشی نمی‌شود.

ج: بله نمی‌شود چرا؟ چون می‌داند بر اساس باطل است. بابا یک کسی می‌آید می‌گوید الان من رئیس جمهور مملکت هستم. دستور می‌دهد که همه‌ی ادارات باید فلان کار را انجام بدهند. خب می‌داند که رئیس جمهور نیست. این چه جور قصد جد از او تمشی می‌شود که چنین دستوری می‌دهد؟

س: آقا آن جایی که بطلان شرعی هست و عقلانی هم درست است آن موارد این ... آن جا قصدش متمشی می‌شود؟

ج: خب بله آن جایی که عقلانی درست باشد اشکالی ندارد. ما که نمی‌گوییم ...

س: می‌خواهم کبرای مسئله هست آن جا چون شرعاً باطل است پس بیع فضولی هست اما چون عقلاً معامله درست است قصد از آن متمشی می‌شود.

ج: خیلی خب چون عقلانی است ولی این جا عقلاً هم درست نیست. در غاصب عقلاً هم درست نیست.

س: نه موارد متعدد هست دیگر، غاصب به چه معنا؟ یعنی کسی که حق تصرف نداشته ...

ج: آن جا هم اگر می‌داند شرعاً درست است و معامله‌ی شرعی می‌خواهد بکند درست نیست.

س: یک وقت هست که ما توی مبادی اعتبار تشکیک می‌کنیم اعتباری گتره‌ای نیست که همین جوری هر چیزی را بخواهیم اعتبار کنیم مثلاً من الان همین جوری که نمی‌توانم این دیوار را یک دیوار شل و ول اعتبار بکنم. یک مبادی‌ای دارد اعتبار. یک وقت توی آن تشکیک می‌کنیم می‌گوییم اصلاً نمی‌شود من این را دیوار سست و ضعیفی اعتبار کنم. یک وقت بعدش می‌گوییم یک نفر بیاید تنه بده من متوجه می‌شوم از آن اعتبار و ادعایی که کردم خارج می‌شوم. این‌ها خارج از محل نزاع هست که شما فرمودید.

ج: این‌ها تمثیل است برای جا افتادن مسئله.

س: نه تمثیل آخر الان این قیاس مع الفارق است. این جا مثلاً ما توی مثلاً آقای سکاکی هم این مجاز ادعایی را که فرمودید چون این را می‌آورد «قامت تزلّنی من الشمس نفس اعز علیّ من نفسی» خب می‌گوید قامت تزلّنی» بعد می‌گوید این جا تعجب می‌کند که چه جوری یک خورشید من را از یک خورشید دیگر در سایه انداخت؟ خب تعجب کردن، این الان خودش می‌داند که این خورشید نیست پس چه جوری دارد تعجب می‌کند؟ چون واقعاً الان خود این شخص ???

ج: بابا آن جا جای شعر گفتن است. آن جا شعر دارد می‌گوید آن دارد شعر می‌گوید ولی

خودش هم می‌داند که نه مثل همین تعارف‌ها که می‌کنیم قربان شما. کجا قربان شما؟ تا یک تیر بخواهند بزنند ...

س: ???

ج: شعر و تعارف و ... شمس تزللنی عن الشمسی.

س: نه توی وعاء اعتبار معتبر این حقیقت دارد یعنی اصلاً ???

ج: بله، دروغ گفتن هم حقیقت دارد، دروغ است.

س: تفاوت دارند با هم‌دیگر.

ج: نه، مجاز هم حقیقت دارد، مجاز است. حقیقت هر چیزی مثل خودش هست دیگر واقعیت دارد اعتبار هست. ولی این کار را درست نمی‌کند.

ما این‌که مثال دیوار زدیم یعنی می‌خواستیم بگوییم چه‌طور این‌جا وقتی که عالم است مصدّق است قبول دارد این قابل حرکت نیست چه‌طور می‌تواند قصد جد برای هل دادن برایش پیدا بشود؟ این‌جا هم وقتی می‌داند به فطرت و به عقلانیت خودش که بابا مال دیگران را نمی‌شود به دیگری تملیک کرد. مال خودم اگر نیست در اختیار من نیست من نمی‌توانم آن را به دیگران تملیک کنم با این‌که این را می‌داند چه‌جور تمشی می‌شود از او تملیک به دیگری که این حقیقة البیع است؟ این انشاء چه‌جور از او می‌تواند سر بزنند؟ این اشکال است.

خب به این شکلی که خواستند حل بکنند خب این محل ایراد واقع شد و راه دیگر که من اصل آن را عرض بکنم تا دیگر روی آن فکر بکنید.

ببینید راه دیگر این است که ما بیاییم همین فرمایش شیخ را داشته باشیم اما دو مرحله‌ای می‌کنیم کار را به این بیان که همه آن را که انجام می‌دهند این متاع را برای مالک می‌فروشند نه برای خودم. این را برای مالک می‌فروشند یعنی مثل صور سابقه می‌شود. منتها ادعا می‌کند که من مالک هستم. پس دو چیز است. نه این‌که ادعا من مالک هستم پس برای خودم می‌فروشم. نه دو مرحله دارد. این را برای مالک می‌فروشند. مثل این‌که در نماز جماعت به امام حاضر اقتدا می‌کند خیال می‌کند زید است بعد بان که اُته عمرو. آن‌جا همین‌جور درست کردند گفتند این قصدش چه بوده؟ این قصدش امام حاضر است اما تطبیقاً خیال می‌کرده که زید است. فلذا نماز درست است اما اگر کسی نه می‌گوید من اصلاً به غیر زید نمی‌خواهم اقتدا کنم. من به زید فقط می‌خواهم اقتدا کنم. یک وقت نه امام حاضر است ولی خیال می‌کند زید است. این‌جا برای مالک می‌فروشند. منتها خودش را مالک می‌پندارد. وقتی برای مالک فروخت پس یک عقد حقیقی هست حالا آن آقا می‌آید اجازه می‌کند. می‌گوید برای مالک بوده دیگر، حالا من هم اجازه کردم.

پس بیاییم دو مرحله‌ای بکنیم آن را. یعنی این‌که شیخ فرموده است اگر این‌جوری معنا بکنیم ... حالا خیلی هم ولو با عبارت خیلی ظهور بدوی نداشته باشد این‌جوری معنا بکنیم عبارت شیخ را که شیخ می‌خواهد دو مرحله‌ای بکند آن را. بگوید این‌جا از نظر تطبیق بله ادعا دارد می‌کند اما مُنشأ خودش نیست. عنوان مالک است. برای مالک دارد می‌فروشد. آن‌که انشاء می‌کند آن برای مالک است منتها خودش را مصداق مالک می‌داند پس بنابراین

یک عقد واقعی دارد انشاء می‌شود با صور قبل فرقی نمی‌کند این‌جا هم برای دیگر... در قبل برای مالک می‌فروخت، خودش را هم مصداق قرار نمی‌داد. این‌جا برای مالک باز می‌فروشد، مالک، منتها خودش را مصداق آن مالک قرار می‌دهد.

بنابراین اگر این‌جوری گفتیم مثلاً در باب صوم، صوم مگر قصد اجتناب از مفطرات نیست؟ حالا یک فقیهی یا یک مقلدی می‌گوید مثلاً فلان چیز مفطر نیست. خب بعداً معلوم شد که فتوای او عوض شد که نه مفطر است. مثلاً می‌گفت رمس الرأس فی الماء مفطر نیست. خب مقلدش هم می‌گوید مفطر نیست. حالا بعداً فتوای او عوض شده، روزه‌های قبلی او باطل است؟ می‌گوییم آقا تو که این را قصد نکرده بودی، مفطر نمی‌دانستی که. این‌جا چه جور درست می‌شود؟ می‌گویند نه هر کسی روزه می‌گیرد قصدش این است که هر چه که خدا مفطر قرار داده من اجتناب می‌کنم. پس در سویدای قلبش اجتناب عن کلّ ما جعله الشارع مفطراً. که استاد می‌فرمود که مُفَطِّر درست است بگویند نه مُفَطِّر. کلّ ما جعله الشارع مفطراً. مفطر من هستم که افطار کننده هستم. آن غذا آن چیز آن مفطر هست.

خب هر چیزی که جعله الشارع مفطراً من قصد دارم منتها در مقام تطبیق خطا می‌کنم می‌گویم این نیست. ولی در واقع قصد آن را کردم. توی آن کلی، توی آن جامع وجود دارد.

س: چهل دارد.

ج: نه چهل دارد ببینید چهل به خصوصیت دارد ولی در پیشگاه خدا، واقعاً بین خودش و خدا قصد چی کرده؟ کلّ ما جعله الشارع مفطراً. این ما جعله الشارع مفطراً هست یا نیست؟ حالا این‌جا هم همین‌جوری هست. سارق می‌آید این را برای مالک می‌فروشد منتها می‌گوید که من مالک هستم. بله هر که مالک هست دیگر. من برای مالکش دارم می‌فروشم. پس بنابراین برای مالکش دارد می‌فروشد. منتها خودش ادعا می‌کند که من مالک هستم. بنابراین یک عقدی در این‌جا واقع شده که قابل تصحیح است.

و للكلام تنمّة.

و صلى الله على محمد و آل محمد.